



شماره بیست و نهم ، سال پنجم، یکشنبه
۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۰ ، قیمت: صلوات
نشریه فرهنگی اجتماعی جهش
بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان فارس

گفتگو با:

محمدرضا رزم آور

معلمی در شرایط مجازی دشوارتر است!

▪ روایت اردوی جهادی- تربیتی

▪ گفتگو با محمدرضا رزم آور

در این شماره میخوانید:

▪ آموزش و پرورش سیاسی

▪ تجربه شیرین معلمی در اردو

▪ مسئله حق تربیت

معلم عزیز بداند شغل او فقط تعلیم نیست؛ یا به تعبیری فقط تعلیم مطالب کتاب و دانش در دست اجرا نیست. معلم، هم باید علم بدهد، هم باید روش تفکر و کار تفکر را بیاموزد، هم رفتار و اخلاق‌آموزی در کار او باشد. اگر تعلیم را یک معنای وسیعی بگیریم، این سه عرصه را شامل میشود: یاد دادن دانش؛ یاد دادن تفکر، آموزش اخلاقی.

دیدار معلمان و فرهنگیان سراسر کشور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه فرهنگی اجتماعی جهش
بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان فارس

مدیر مسئول: سجاد آذرنگ
شورای سردبیری: عباس نعمتی

محمد حقیقت

حسین صفاران

مجتبی محمدی

طراح: عباس نعمتی

هیئت تحریریه:

فاطمه شمس الدینی

حمیدرضا ابراهیمی

مهران ذوالفقاری

مجتبی محمدی

نیما دهقان

عباس نعمتی

سجاد آذرنگ

فهرست:

سخن مدیر مسئول | صفحه ۳

گفتگو با محمدرضا رزم آور | صفحه ۵

روایت اردوی جهادی- تربیتی | صفحه ۹

مسئله حق تربیت | صفحه ۱۶

تجربه معلمی در اردو | صفحه ۱۷

آموزش و پرورش سیاسی | صفحه ۱۸



رهبر معظم انقلاب:

اینکه روز معلم را با مناسبت یاد شهادت یک معلم بزرگ قرار داده‌اند، برای ما درس آموز است؛ این یک حرکت نمادین است؛ یعنی عظمت کار تعلیم و تربیت در آن حدی است که آمیخته‌ای از کار فکری و علمی و حضور در میدانهای اساسی زندگی- آن‌چنانی که در حیات شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) مشهود بود- نقطه‌ی مطلوب این

شغل شریف و این کار بزرگ است. ۱۳۸۹/۰۲/۱۵

بیانات در دیدار جمعی از معلمان سراسر کشور

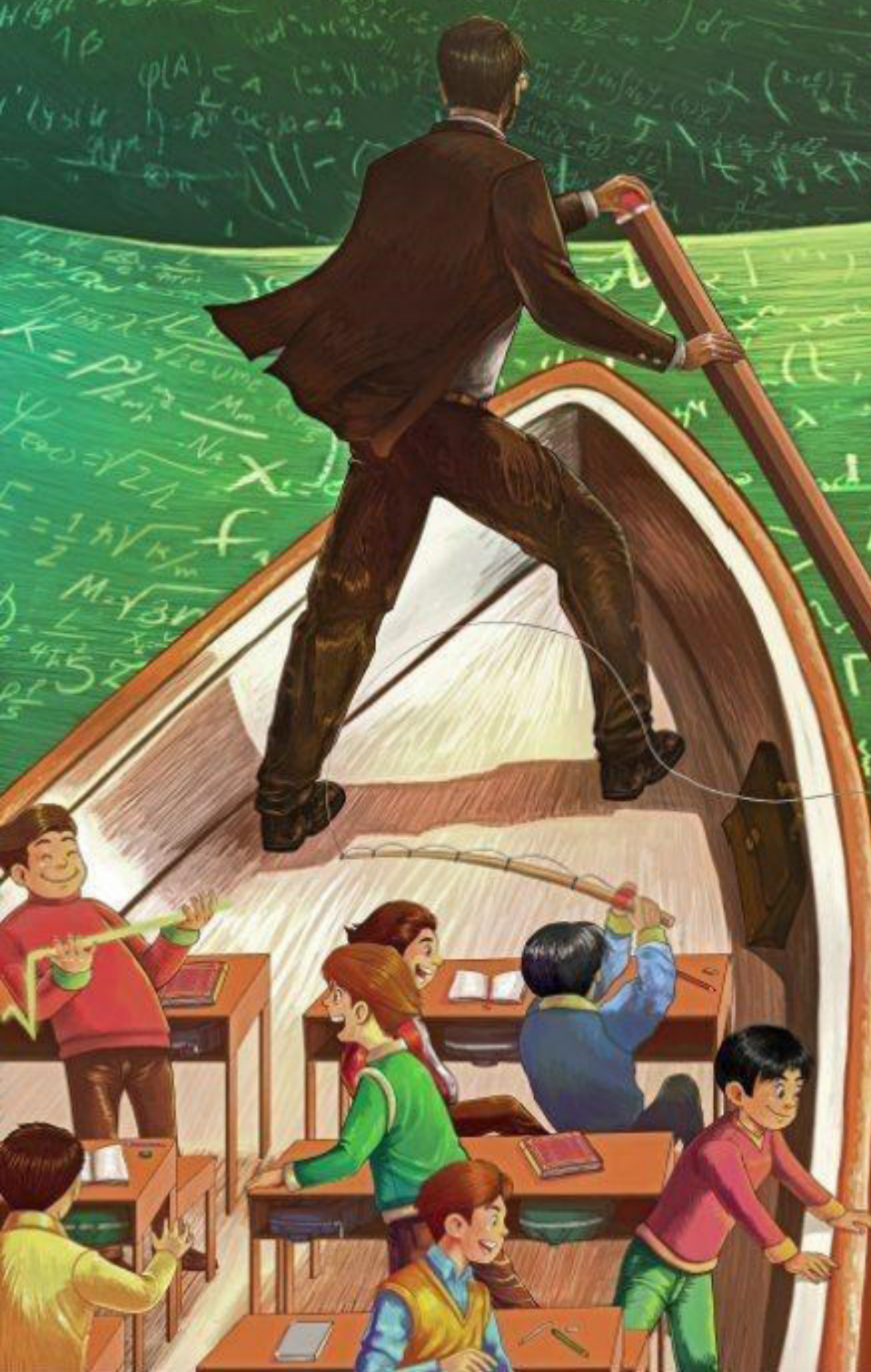


@jahesh_cfu

السلامة شکر روضه العبد المذنب

دوازدهم اردیبهشت ماه، روز بزرگداشت مقام معلم

کاشف سرزمین دانایی



امام علی علیه السلام:

کسی که خودش را اصلاح نمی‌کند، چگونه دیگری را اصلاح می‌کند؟!

میزان الحکمه ج ۱۲ ص ۳۳۸



منبع تصویر: خبرگزاری حوزه

عیوب خودمان را پنهان نکنیم

سجاد آذرنگ

رشته آموزش زیست شناسی
پردیس شهید رجایی شیراز



هنوز زنده میدارد. ان شالله که خدا کیسه ما را در این روزهای آخر به برکت نفس آن بندگانی که در این ماه تمام و کمال با او بوده اند و خوبی ها را از او خواسته اند، پر کند.

اما بیاییم سراغ این شماره، راستش را بخواهید ما تمام تلاشمان را کردیم که نشریه را به روز معلم برسانیم. اما هرچه دودیم سرعتمان به سرعت گذران روزها نرسید. این تاخیر یک هفته ای باعث شد که از خیر ویژه نامه هفته معلم بگذریم و همه مطالب را کار نکنیم. اما خدا را شکر با همت دانشجو معلم ها این شماره مطالب مفیدی دارد.

من همیشه دلم میخواست دانشجوهایمان از نوشتن ها سفت و سخت علمی بگذرند و وارد نویسندگی روایت محور یا ناداستان بشوند. خب تا حدودی در این شماره این اتفاق افتاد. پس از یک وقفه چند ماهه به دلیل مشغله، این اولین شماره سال ۱۴۰۰ ماست. امیدوارم که مطالب را بخوانید و با نظراتتان به ما انگیزه بدهید.

سالی همراه با اتفاقات خوب معلمی داشته باشید.

آدم خودش با خودش باید رو راست باشد و عیب و نقص های خودش را پنهان نکند. باید برای رشد و حرکت این عیب ها را شناسایی کرد و برای پاکسازی اثرات اشتباهات گذشته برنامه ریزی کرد. ماه رمضان بهترین فرصت اصلاح است. روزه کاهنده تمایلات نفسانی ست، فرصت عبادت هم بسیار زیاد است. حال آدم هم در این ماه دگرگون میشود، انگار که درهای آسمان چند صبحی به روی زمین باز شده باشد که همین طور هم هست. شب قدر این ماه، زمین با حضور آسمانی ها تزیین میشود.

ای ها همه است و ما باز هم کار خاصی نمیکنیم، چون هم عیب های خودمان را انکار میکنیم و هم امید چندانی به اصلاح و جبران اشتباهاتمان نداریم. در این روزهای پایانی آدم باید خودش را حسابرسی کند و اگر درست محاسبه کنیم، باید بنشینیم و حسرت فرصت های از دست رفته را بخوریم.

اما امید سرمایه کسب شده و تقویت شده ما در این ماه برای ما باشد هم کفایت میکند. البته کافی که نیست اما ما آدم هایی شده ایم قانع به کمترین رشد و حرکت معنوی و حریص برای کسب منافع مادی. امید به رحمت است که دل مرده ما را

گفتگو با:

محمدرضا رزم آور

ورودی سال ۹۵ رشته آموزش فیزیک
و فارغ التحصیل دانشگاه فرهنگیان فارس



معلمی در شرایط مجازی دشوارتر است!

تنظیم و پیاده سازی مصاحبه
عباس نعمتی
رشته آموزش شیمی
پردیس شهید رجایی شیراز



ابتدا روز معلم را خدمت شما و همه همکارانتان تبریک می گویم. شما سال اول معلمی را گذرانده اید و تجربیات حالای شما می تواند برای دانشجومعلمان مفید باشد.

شما در دانشگاه در رشته آموزش فیزیک تحصیل می کردید، حالا معلم چه درسی شده اید؟

بله من فارغ التحصیل رشته دبیری فیزیک هستم، اما چند ماه قبل از شروع مدرسه رفتم برای پست بندی که ببینم کجا باید درس بدهم، در منطقه ما گفتند دبیرستان ساعت ها پر شده و شما برای سال اول باید به متوسطه اول بروید. گفتند چه رشته ای می توانی درس بدهی من گفتم ریاضی. مرا فرستادند به مدرسه ای و ۵ کلاس ریاضی و ۳ کلاس قرآن را به من دادند که درس بدهم.

الحمدالله جایی که هستم هم خیلی نزدیک به خانه مان است. قرار بود جای دوری باشد اما افتاد جایی که به خانه خیلی نزدیک است.

شما در اولین سال معلمی هستید و طبیعی است که یکی از اولین سوالات من در مورد روز اول معلمی باشد، از خاطرات آن روز بگویید.

خاطره روز اول را باید کسانی بگویند که روز اول رفته باشند و چیزی دیده باشند. برای من روز اول با روز آخرش فرقی نمی کند، من جلسه اول کلاسی خودم و رشته درسی ام را معرفی کردم. تدریس من هم به این صورت که من هر روز میرفتم مدرسه و توی مدرسه روی تابلو تدریس می کردم و به طور زنده از طریق شاد پخش می شد. جلسه اول این طور بود که ده بیست دقیقه خودم و درسم

کارش آسان تر است، به جای اینکه بیاید مدرسه و یک چیزی بگوید و برود، یک فیلم آماده می کند و برای چند کلاس فوروارد میکند یا اصلاً خودش هم آماده نمی کند.

چقدر تصویری که زمان دانشجویی از معلمی داشتید با واقعیتی حالا می بینید سازگار است؟

بخشی از تصورات متفاوت است، شاید دید شما خیلی نزدیک باشد به جامعه آموزش و پرورش اما وقتی وارد آن می شوید، قطعاً بخشی از تصورات و دیدگاه های شما در این زمینه تغییر می کند. بخشی از کارهایی که می خواستید بکنید یا برنامه هایی که داشتید، عوض می شود و بخشی از آن ها نشدنی می شود. دید کلی من در این زمینه عوض نشده است. شما ممکن است ببینید بعضی ها کاملاً بی دغدغه هستند نسبت به جامعه و آموزش و پرورش، ممکن است آن آدم مدیر شما باشد، کاملاً بی دغدغه مانند مربی تیمی که به دفاعش بگوید چرا خودت را انقدر زحمت می دهی، گل هم خوردیم اشکالی دارد که تیم ما کی به صدر جدول رسیده که حالا برسد. تیم ما همین است، ما پولی نداریم که به شما پرداخت بکنیم. خیلی زحمت نکش.

چقدر از روز را صرف کارهای کلاس درس می کنید؟ فکر می کنید اگر کلاس ها حضوری بود چه مقدار زمان را باید صرف می کردید؟

در روزهایی که کلاس داشتم برای سه کلاس از ساعت ۸ تا حدود ۱۰ و ۵۰ دقیقه حرف می زدم، حدود ۱۰ دقیقه هم بین هر کلاس استراحت داشتم.

را برای دانش آموزان معرفی کردم. اوایل سال شاد خیلی قوی وارد نشده بود از طریق واتساپ فیلمی هم برای دانش آموزان می فرستادم تا دانش آموزان مرا ببینند و بشناسند. بعد از آن هم سلامی و علیکی و بعضی وقتها شعری سوره های آیه ای می گفتم در حد یکی دو دقیقه. دو سه دقیقه هم در مورد درس جلسه پیش و درس امروز صحبت می کردم. و بعد درس را شروع می کردم و مثلاً نیم ساعت درس میدادم.

یعنی شما اصلاً کلاس حضوری رفتید؟ ما کلاسمان که اصلاً حضوری نبود، وسط های سال که وضع کرونا کمی بهتر شد کلاسهای ما هم حضوری اختیاری شدند، یعنی مجازی که بود از اول تا آخر سال همیشه سر موقع کلاس پخش زنده داشتیم، بچه ها هم بعضی روز ها چند نفر می آمدند.

الان بین حضوری و مجازی می توانید مقایسه کنید که با هم چه فرقی می کنند؟ یعنی اینکه کدام راحت تر است و کدام وقت بیشتر می برد؟

در این زمینه نظرات قطعاً مختلف است، نظر من این است، اگر کسی بخواهد واقعاً کار و تلاش بکند یعنی اگر معلمی دلسوز دانش آموزان باشد، توی مجازی کارش دشوارتر است چون دسترسی به دانش آموز سخت تر است، و این ارتباط گیری با دانش آموز سخت تر است، جدا از اینها معلم در کلاس حضوری میتواند با دانش آموزان رابطه قلبی و روحی برقرار بکند.

اگر معلمی در همان کلاس حضوری هم تلاش خاصی نمی کرد، می آمد یک چیز می گفت و می رفت، توی فضای مجازی

در این حالت خیلی فشار روی حنجره می آید، من تا ظهرها دیگر صدایم می گرفت. ولی در حالت حضوری این اتفاق نمی افتد، چون در حالت حضوری معلم قطعاً چند دقیقه پشت سر هم حرف نمی زند، وقتی در پخش زنده ی یک طرفه برای دانش آموز حرف میزنید، هیچ وقتی بپیش نیست که حنجره استراحت بکند کلاً باید پشت سر هم حرف بزنید، ولی توی کلاس دانش آموز جلوی شما نشسته و بخشی از کلاس را دانش آموزان جلو می برند. مثل این است که شما ۱۰۰ متر را در ۱۰ ثانیه بدوید یا همین ۱۰۰ متر را در ۱۰ دقیقه بدوید.

در خارج از کلاس چطور؟

اگر کلاس حضوری بود بسیار کمتر وقت های روزانه من گرفته می شد، امتحانات را میشد توی خود کلاس با کمک خود دانش آموزان تصحیح کرد، خیلی از کارها با خود دانش آموزان جلو می رفت، ولی الان هر تکلیفی که به دانش آموزان می دهم، برای تصحیحش وقت نیاز است، تکلیف ها هم با عکس است و خیلی به چشم و گوشی معلم فشار می آید. بنابراین فکر می کنم که خیلی بیشتر از حالت حضوری وقت گذاشتم.

شیوه تدریس مجازی شما چطور است؟ گفتید که بیشتر کلاس ها را به صورت آنلاین برگزار می کنید.

در کلاسهای قرآن در نوبت اول، کلاس ها به صورت آنلاین بود، یعنی فقط برای دانش آموزان فیلم می فرستادم اما در نوبت دوم کلاس ها به صورت آنلاین شدند، کلاس های ریاضی به صورت پخش زنده شاد بودند و در نوبت دوم هم چند جلسه به صورت آنلاین دو طرفه برگزار شد، یعنی کلاس ها در محیط اسکای روم بود و دانش آموزان هم می توانستند حرف بزنند و سوال بپرسند.

شما در درس قرآن هم به شیوه آنلاین درس داده اید و هم آنلاین، کدام شیوه موثرتر بود؟

قطعاً آنلاین، چون آنلاین بیشتر برای تو رفع تکلیف است، ولی در شیوه آنلاین دانش آموز می آید و با معلم حرف می زند بگو بخند دارد جدی بودن دارد، و بیشتر به کلاس واقعی نزدیک است.

در کلاس مجازی چطور به دانش آموزان نمره می دهید؟

یکسری فاکتورها هست در ۲۰ نمره، مثلاً می گوئیم پنج نمره اش حضور و غیاب است، ۵ نمره است تکلیف فرستادن است، ۱۰ نمره اش از مومن است. بر حسب علاقه معلمان این ها می تواند متفاوت باشد. من برای دانش آموزان سختگیری نداشتم اما چون کلاس مجازی بود برای اینکه دانش آموزان یاد بگیرند دقیق بودم، تکلیف می دادم به دانش آموزان و دقیق بودم، البته ممکن است بعضی از معلم ها خیلی دقت نکنند. برای اینکه نمره دانش آموزان بهتر شود، یک فعالیت های تشویقی هم برایشان گذاشتم، مثلاً در ایام نوروز به دانش آموزان تکلیف دادم، البته این ها کار خودم را سخت تر می کند.

با معلم های مدرسه هم ارتباط دارید؟ بله، مدرسه ما یک مدرسه است که تا چند سال قبل یکی از بهترین مدارس شهر و حتی استان بوده، مدرسه باقرالعلوم برازجان، خودم هم در همین مدرسه درس خوانده ام.

این مدرسه دو سه سال پیش به دلیل یک دعاوی سیاسی از نمونه بودن درآمد و تبدیل شد به یک مدرسه هیات امنایی. در این مدرسه با معلم ها سر و کار داریم و معمولاً هم را می بینیم.

شیوه تدریس و معلم های دیگر هم همین طور است؟ یعنی کلاس ها را آنلاین برگزار می کنند؟

حالا ک بازخورد میگیرم از دانش آموزان، میبینم روش تدریس اغلب معلمان خیلی جذاب نبوده، مثلاً چند عکس توی گروه می فرستاده و بعد با وویس روی عکسها توضیح می داده، به نظر من این طور دانش آموز نمی توانسته به راحتی به کل مطالب درس دسترسی داشته باشد. من میرفتم توی کلاس درس و روی تابلو می نوشتم و کلاس را به صورت زنده پخش می کردم. اکثر دانش آموزان الحمدالله به گوشی دسترسی داشتند، به دانش آموزان نشان هم دادم که می توانید گوشی را همان موقعی که درس می دهم به تلویزیون وصل کنید و کلاس را روی تلویزیون ببینیم، البته این خاصیت برای تلویزیون های هوشمند است. الان مقایسه ای که می کنم می بینم، تا آنجایی که می توانستم برای کلاس ها تلاش کرده ام.

شما در دانشگاه کارهای فرهنگی زیادی انجام می دادید، این تجربه در کلاس درس چقدر به کارتان می آید؟ اگر معلم بتواند در کلاس درس فعالیتهای فرهنگی انجام بدهد قطعاً موثر است، اما در شرایط مجازی دسترسی به دانش آموز سخت است، و در کل انجام دادن کار در فضای مجازی خیلی سخت تر است، اینکه بتوانم فعالیت فرهنگی در کلاس انجام بدهم در حدی نبود که گاهی قصه ای بگویم



اینکه بتوانیم فعالیت فرهنگی در کلاس انجام بدهیم در حدی نبود که گاهی قصه ای بگویم، شعری حدیثی یا آیه ای بخوانم. این هم خیلی سریع و گذرا و نه در همه جلسات.

مطالبی که دانشجومعلمانی در دانشگاه فرهنگیان یاد می گیرند چقدر در مدرسه موثر است؟

مطالبی که دانشجو معلمانی در دانشگاه فرهنگیان یاد می گیرند به دو دسته تقسیم می شود، اول یک سری درسهای تخصصی است که در دانشگاه یاد میگیرند، درس های تخصصی بیشتر جنبه این را دارد که بگویند ما یک کارشناسی فیزیک دادیم، مانند کسی که در دانشگاه دولتی شیراز

درس می خواند هر دو به یک سطحی رسیده باشند، ولی اینکه بگوییم همه درسهای تخصصی در مدرسه به دردشان می خورد، خیلی چنین حالتی نیست، البته احاطه داشتن به مطالب، مثل اینکه یک پروفیسور فیزیک بیاید علوم راهنمایی درس بدهد، گریزهایی به سطوح بالاتر از علم فیزیک هم می

زند و اینها برای دانش آموزان جذاب است. ولی اینکه بگوییم اگر دانشجویی درسهای دانشگاهش را با معدل بیست پاس نکرده باشد اینجا نمی تواند درس را جلو ببرد، چنین چیزی نیست. درس هایی که بیشتر به کار می آید درس های تربیتی دانشگاه فرهنگیان است. اینها همان درس هایی بود که اتفاقاً در دانشگاه کم اهمیت تر بودند.

البته برای امثال ما این درس ها خیلی به کار نمی آمد. چون در آموزش مجازی شما نمیتوانید روش بارش فکری را اجرا کنید، گوشی را ۳ متر آن طرف تر می گذارید و می خواهید در نیم ساعت همه مطالب درس را بگویید، چت را هم میبندید تا بچه ها حواسشان فقط به شما باشد. ما اینطور درس می دادیم مثلاً می گفتیم بچه ها ۲ به توان ۳ چه می شود؟ ... آفرین آفرین برابر هشت است.

ولی فکر می کنم برای شرایط حضوری آن روش هایی که در دانشگاه فرهنگیان یاد می دهند، خیلی کارساز تر باشد. توی دانشگاه روش های آموزش مجازی را نخواندیم و من خودم شخصا رفتم خواندم، روش آموزش آنلاین خودش



می تواند چند نوع باشد، یک آنلاینی مثل پخش زنده شبکه شاد است، یک آنلاین مثل اسکای روم دو طرفه است، یک آنلاین همین طور است که می گویند مثلاً ساعت ۸ کلاس ما بوده و حالا هم سر ساعت فیلم تدریس را می فرستند، در حالی که فیلم یک ماه پیش ضبط شده است.

معمولاً می گویند بهترین درس کارورزی است، آیا واقعاً همینطور است؟

بله درس کارورزی خیلی خوب است اما در صورتی که در کارورزی واقعاً کاری ورزیده شود، اما اینکه فقط برویم سر کلاس بنشینیم و هیچ کاری نکنیم، خیلی فایده ای ندارد. البته اینکه توی شرایط مدرسه می رویم و با دانش آموزان آشنا می شویم خوب است. اما باید با دانش آموزان ارتباط برقرار کنیم و به آن ها درس بدهیم، برویم توی فکر دانش آموز و ببینیم تا چه حد مطالبی که می گوئیم را دانش آموز یاد میگیرد. اما کارورزی هایی که ما میرفتیم اکثراً این طور نبود.

یکی از نقاط قوت من این بود که در زمان مدرسه هم ریاضی را برای دوستانم تدریس می کردم و یک احاطه ای به ریاضی داشتم. اما یکی از نقاط ضعف من این بود که من تا نیم ساعت قبل از کلاس اصلاً کتاب را باز هم نکرده بودم، نیم ساعت قبل کتاب را باز کردم که ببینم امروز باید چه به دانش آموزان بگویم، مطالب درباره ضرب جمع و تفریق بود که کلا شده

بود یک فصل. هر فصلی توی ریاضی سه چهار تا درس دارد، در هر جلسه معمولاً بین معلمان یک درس را می گویند و شاید بخشی از یک درس را بگویند، من چون قبلاً درس نداده بودم و نمی دانستم یک فصلش را در یک جلسه گفتم. در جلسات بعد فهمیدم که اینها باید خیلی کوچکتر و کمتر گفته شود. بعد از گذشت دو ماه من تازه فهمیدم بودجه بندی کتاب درسی چیست.

من برای نوبت دوم این برنامه ریزی را کردم که در هر جلسه چه درسی را بگویم، در نهایت سه جلسه اضافی می‌آمد و این سه جلسه برای اتفاقات پیش‌بینی نشده‌ای که ممکن است در کلاس حضوری پیش بیاید،

در کلاس مجازی این اتفاقات نمی‌افتد مثلاً اینکه یک روز باران بیاید و کلاس تعطیل شود، یا یک روز توی مدرسه دعوا شود یا یک روز اردو باشد، یا مدیر با دانش‌آموزان کار داشته باشد، این تا آخرین روز مدرسه داشته باشید، هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر اینکه خود معلم مشکلی برایش پیش بیاید.

پس درس‌های تربیتی به نظر شما مهم‌تر هستند، اما آیا روشی که الان درس می‌دهید را در دانشگاه فرهنگیان یاد گرفته‌اید یا دانشگاه فرهنگیان خیلی تاثیری در آن نداشته است؟

چون بیشتر در فضای مجازی بوده، بیشتر خودم یاد گرفته‌ام که چگونه تدریس کنم.

اگر حضوری بود چگونه؟

بله، اگر حضوری بود درس‌های دانشگاه فرهنگیان تاثیر داشت.

همان ۱۰ درصد هم برنامه نداشته باشد که یک دکتر موفق تربیت کند، اما برای این ۹۰ درصد هیچ برنامه‌ای ندارد.

شما گفتید معلم ریاضی و قرآن هستید، ریاضی با رشته‌ای که خوانده‌اید مرتبط است، اما قرآن خیلی مرتبط نیست، موفقیت شما در این دو درس با هم چه فرقی می‌کرد؟
خود درس‌ها یک اهدافی دارد که جدای از اهداف آموزشی است، خود درس قرآن یک اهداف بسیار بلندی دارد، اما اهداف آموزش و پرورش این است که دانش‌آموز از روی قرآن بتواند بخواند و چهار تا سوال را بتواند جواب بدهد و نمره اش ۲۰ بشود، اگر چه که هیچ باوری به آن نداشته باشد. ولی هدف قرآن کاملاً متفاوت از این است، پس موفقیت بستگی به این دارد که ما نسبت به چه چیزی آن را بسنجیم، در اهداف آموزشی موفقیت من در حد بالایی بوده است و اکثر دانش‌آموزان نمره ۱۸ و ۱۷ گرفته‌اند، البته امسال نصف دانش‌آموزان هم کتاب جلویشان بوده و امتحان داده‌اند. ولی اهداف واقعی نه. با این تقسیم کردن اهداف به اهداف آموزشی و اهداف واقعی، حس می‌کنم در ریاضی موفق‌تر بوده‌ام. سعی کرده‌ام که ریاضی

را واقعاً یاد بگیرند نه فقط برای نمره. یعنی حس می‌کنید اگر کسی رشته اصلی اش آموزش قرآن باشد، در آموزش قرآن موفق‌تر است؟

بله یکی از مشکلاتی که هست این است که معلم قرآن نمی‌گیرند و معلم ریاضی و فیزیک باید قرآن درس بدهد. و این کاملاً به ضرر اهداف قرآن است. من سر رشته کوچکی در ظاهر قرآن داشته‌ام که بتوانم اهداف آموزشی قرآن را بر طرف بکنم اما قرآن فقط نباید به همین آموزش خلاصه شود.

این درس‌ها برای دانش‌آموزان مهم‌تر است، چون برای همان ۹۰ درصد این درس‌ها بیشتر به کار می‌آید اما آموزش و پرورش تمرکز روی این درس‌ها ندارد و معلم واقعی برای این درس‌ها تربیت کند.

اگر توصیه‌ای به دانشجومعلم‌ان دارید بفرمایید.

تنها توصیه‌ای که می‌توانم بگویم این است که دانشجو معلم‌ها دغدغه مند باشند، برای پیشرفت کشور شان دغدغه داشته باشند، خودشان را بسازند تا بتوانند جامعه ایشان را بسازند و پیشرفت دهند. انشاء الله که این دغدغه در دانش معلم‌ها به وجود بیاید.





روایت اردوی جهادی-تربیتی

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان فارس، فروردین ۱۴۰۰، شهرستان خفر، روستای فتح آباد



قصه من و اولین تجربه اردوی جهادی!

مهران ذوالفقاری
رشته آموزش ابتدایی
مرکز شهید مطهری شیراز



و شلوغ داریم میریم و این حرفا نمیدونم پیام یا نیام؛ اونم برگشت گفت: «چون کرونا هست من اصرار نمی کنم.» منم گفتم داشتم اذیت می کردم به آمارت اسم منم اضافه کن؛ اینجا بود که انگار کل دنیا رو بهش دادن و اگر دختر بود قطعاً به جیغ خوشگلی می کشید:

اما به چیزی هنوز حل نشده مونده بود اونم اینکه من هنوز دلم با این سفر نبود، خب چند روزی گذشت و سالم تحویل شد و رسیدیم به یک فروردین که خبر اومد داراب نارنجی شده... اون جدال توی مغزم بین رفتن و نرفتن بیش تر شد، محمد علی بهم پیام داد و گفت نظر شما چیه؟ بریم یا نریم؟ منم گفتم درسته تو و سعید خیلی واسه این اردو زحمت کشیدید و هماهنگی انجام دادید اما این روستا سفیده اگر دور از جون ما بریم و بیماری رو اونجا پخش کنیم خب خیلی بد می شه از طرفی سلامتی بچه ها هم مهمه؛ خلاصه که خودشم با چند نفر مشورت کرد و تصمیم گرفتند تا پیدا کردن یک عرصه جدید اردو رو به تعویق بندازن.

بعد از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم و شاید گفتن اینکه چرا خوشحال شدم یکم خودزنی به حساب بیاد ولی میگم، خوشحالی من از خود خواهی بود، با خودم می گفتم اگه من نرم خب بقیه میرن و من تنها می مونم پس اگر قراره اردویی برگزار بشه یا باید من توش باشم یا اگر نباشم بهتره برگزار نشه، البته بحث بیماری هم بود.

خلاصه رفتم فیلم داندلود کردم و چند تا کتاب خریدم که عید رو باهاش سر کنم که چهار فروردین دیدم محمد علی داره بهم زنگ میزنه؛ جواب دادم گفتم چی شده؟ گفت عرصه جدید پیدا کردیم اونم کجا به روستایی به اسم فتح آباد در نزدیکی خفر منم گفتم چقدر عالی حتما میام.

پنج روز به عید مونده بود که محمد علی بهم زنگ زد و گفت: «مهران به اردو جهادی در پیش داریم، می خوایم بریم بانوج و قصد داریم شما رو به عنوان مسئول آموزش پیش خودمون داشته باشیم.»

منم که نمیدونستم دقیقاً باید چیکار کنم و به ترس شدیدی از کرونا داشتم گفتم بهم وقت بده تا فکر کنم خبرت میدم؛ وقتی اینو گفتم و هذفوری رو از گوشم دراوردم چند تا فکر همش تو سرم یورتمه می رفت، اول اینکه من تالا اردو جهادی نرفتم و اگر اینو قبول کنم بخاطر تجربه نداشتن اردوشون رو خراب نکنم، دوم اینکه نرم اونجا کرونا بگیرم و پیام به خانوادم بدم و سوم اینکه اگر نرم خب دلم برای رفقا تنگ شده چطور با خودم کنار بیام که نشستم تو خونه و اونا دور هم دارن خوش می گذرونن، خلاصه سرتون رو درد نیارم رفتم با پدر و مادرم صحبت کردم.

با وجود اینکه اونا از کرونا نمی ترسیدن ولی انگار دلشون نبود خودمم دلم نبود اما نمیدونم به چیزی تو دلم نه تو مغزم همش می خواست که من به این اردو برم، خلاصه به هر بدبختی بود اوکی رو از مامان و بابام گرفتم و به محمد علی زنگ زدم.

گفتم خب حالا اون روستا کجا هست و چند نفریم و کار آموزش دقیقاً چیه و از این سوالات؛ خب اونم جواب داد و گفت که می خوایم بریم بانوج نزدیک داراب، سه هزار نفر جمعیت داره، پارسال هم رفتیم و نزدیک بیست نفر خواهر و بیست نفر برادریم و یک سری توضیحاتم راجع به کار آموزش بچه ها داد، وقتی داشت این توضیحات رو می داد با خودش فکر کرده بود که من می خوام جواب منفی بدم و هیچ رمقی تو صداش نبود خلاصه که بعد از همه حرفاش گفت مهران حالا میای یا نمیای؟ منم گفتم بذار اذیتش کنم؛ گفتم کرونا هست



حسابی خوشحال بودم که اوادم اردو، خلاصه جاگیر شدیم و یه خوش و بشی با بچه ها کردم و رفتم که مدرسه رو ببینم و فضای روستا رو تحلیل کنم.

مردم روستا مردمان خوبی بودن و جو خیلی مثبتی روی روستا حاکم بود، دانش آموزاشم بچه های مهربون و دوست داشتنی ای بودن و مردم خیلی باهامون گرم می گرفتن، برگشتیم محل اسکانمون که حوزه بسیج اون روستا بود قرار شد که با بچه ها فردا یعنی جمعه تبلیغات رو شروع کنیم و از پس فرداش کار تدریس رو آغاز کنیم.



همون شب دیدم مهدی اکبری نژاد و محمد رضا میراب دارن دور یه جعبه کاغذ کادو می چینن و یه در ۱۰ سانت در ۱۰ سانت براش درست می کنن، و اسمش گذاشتن جعبه جادویی اولش نفهمیدم چیه سوالیم نکردم اما فرداش فهمیدم عجب چیز خفنی بوده! خلاصه صبح بیدار شدیم و صبحونه خوردیم رفتیم مدرسه که به امید خدا کار رو شروع کنیم، اگر بخوام در مورد مدرسه بگم، مدرسه یه حیاط بزرگ داشت و البته از پشت هنوز دیوار مدرسه ساخته نشده بود، خود ساختمان مدرسه ۷ تا اتاق داشت که یکیش دفتر بود، یکیش انبار، و ۵ تا کلاس داشت که در یکی از کلاسها کلا بسته بود. یه دستشویی نیمه کاره و چند تا آب سرد کنم داشت و روی در و دیوارش کلی چیز میز زده بودن که معلوم می کرد مدیر مدرسه یه خانم بوده.

قرار شد که دو تامون نزدیک مدرسه تبلیغ کنیم و چند تامونم رفتن داخل روستا بچرخن و تبلیغ کنن، من و مهدی که داخل مدرسه مونده بودیم یه میز و صندلی از تو مدرسه برداشتیم و رفتیم جلو درش گذاشتیم که مردم رد می شن ما رو ببینن و ثبت نام رو شروع کنیم، یکی برامون رو میزی آورد، چند تا از جوونای اونجا ازمون عکس گرفتن و خلاصه هر چقدر می گذشت بچه های بیش تری به سمت ما میومدن، تازه یکی دو تا از بچه ها می رفتن دم خونه ها و برامون تبلیغ می کردن و از آمار ۴۰۵۰ نفری اونجا نزدیک به ۳۵ نفرشون ثبت نام کردن که موقع شروع کلاس این آمار هی بالاتر می رفت. ظهر ثبت نام رو تموم کردیم و عصر به ساعت بندی و برنامه ریزی پرداختیم و از شنبه کلاس رو شروع کردیم.

باید اینجا یه چیزی رو توضیح بدم، نمیدونم چرا وقتی اسم خفر رو شنیدم و اوکی دادم دیگه اون جدال و اون انرژی منفی که نسبت به رفتن داشتم انگار ناپدید شده بود، اصلا از اولش دلم با بانوج نبود اما وقتی اسم این روستا رو شنیدم انگار اون تابوی منفی شکست و هیچ حس منفی ای دورش نبود، وقتی از بقیه بچه ها سوال کردم اونا هم مثل من همین حس رو داشتن.

به خانواده گفتم، جالب بود ترس و نگرانی ای که از سفر من به مقصد بانوج داشتن دیگه اینجا نداشتن و انگار خوشحال بودن، مادرم برای اینکه مطمئن بشه تفعلی به قرآن میزنه و عجیب ترین و قشنگ ترین بخش ماجرا همین بود که این آیه در اوادم، معنای این آیه این بود: «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند). خداوند به آنها گفت: بمیرید! (و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد؛ (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند؛ ولی بیشتر مردم، شکر (او را) بجا نمی آورند.» آیه ۳۴۲ سوره مبارکه بقره

وقتی این آیه رو دیدم به معنای واقعی کلمه حس کردم خدا داره مستقیم باهامون حرف میزنه و حسابی دلم قرص شدم همون موقع این آیه رو برای بقیه بچه ها هم فرستادم و فهمیدم که دل اونا هم قرص شد.

خب دیگه می خوایم وارد خود اردو بشیم، الان در تاریخ ۵ فروردین هستیم و پنجشنبه ظهره، ساکم رو جمع کردم و بعد از خداحافظی با خانواده به سمت دانشگاه فرهنگیان رجایی حرکت کردم، وقتی رسیدم بچه ها داشتن ناهار می خوردن یه سلام و احوال پرس و باهاشون کردم و منتظر شدیم تا اتوبوس برسه، تا رسید وسایلا رو سوارش کردیم و رفتیم خواهرها رو از باهنر برداریم و سفرمون رو آغاز کنیم.



ساعت چهار یا پنج عصر بود که رسیدیم فتح آباد، عجب جایی بود این روستا کنار یه رودخونه خیلی زیبا و اونورشم که پوشش جنگلی خیلی دوست داشتنی،

یه چیزی رو که باید اینجا اشاره کنم اینه که ما در دو روستا فعالیت داشتیم یکی طغر و دیگری فتح آباد، که تعدادی از بچه می رفتن اونجا و میومدن و بحث آموزش اونجا هم جریان داشت من خودم اونجا نرفتم ولی بچه هایی که رفتن از محرومیت شدید مردم اونجا چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ امکاناتی می گفتن، به حدی محروم بودن که از رفتن به مدرسه می ترسید و اصلا نمیدونستند چرا باید برن مدرسه و اگر می رفتن تا پایه ششم بیش تر نمی خوندن، هر هشت ساعت یکبار آب داشتن و دخترای کوچولو هم اونجا می رفتن چوپونی می کردن، شخصا شنیدن اینا برام خیلی دردناک بود و فکرش رو نمی کردم که تو استان فارس چنین محرومیتی وجود داشته باشه.

اما اگر بخوام احساسات خودم رو راجع به سفر بگم اینطور باید بگم اولش اصلا حس خوبی نداشتیم، خب من بچه شهر بودم و در اوج امکانات زندگی می کردم یعنی می خوام بگم خیلی سوسول بودم، حالا اومده بودم تو روستا و باید روی یه پتو می خوابیدم و آب تصفیه نشده می خوردم و تو خاک راه می رفتم، اولش می گفتم مهران مرض داشتی؟! نشسته بودی تو خونت کیفتو می کردی چه دردی بود پا شدی اومدی جهادی، اولش واقعا حسم این بود اما یکی دو روز که گذشت انگار ورق برگشت، خدا خدا می کردم اخرش نرسه، همش دلم میخواست آب تصفیه نشده بخورم، برم تو خاک قلط بخورم و اصلا تو روستا زندگی کنم، و نمیدونم دقیقا چه سری تو سفر های جهادی هست که منم که ادعا داشتم دل بستش نمی شم الان له له می زنم که هر چه زود تر دوباره برم جهادی.

در کل می خوام بگم این تجربه تکرار نشدنی و خیلی خوبی بود، اونجا دوستای خیلی خوبی پیدا کردم و با کلی ادم هم کلام شدم و خلاصه سراسر خیر بود، آنچه که بر من گذشت به طور خلاصه این بود و امیدوارم که دوباره بتونم به این مردم محروم خدمت کنم.

اینجا یه توضیحیم در مورد جعبه جادویی بدم، صبح قبل از رفتن به مدرسه دیدم مهدی داخل جعبه رو پر کرد از اسمارتیز، ادامس، بیفر و شکلات و این حرفا و وقتی رفتیم واسه ثبت نام به هرکس که اسم می نوشت می گفت دست کنه تو جعبه و ببینه شانسنش چی می شه، واسه بچه ها خیلی جذاب بود حتی واسه منم همینطور و بعد از فوتبال که پسرای اونجا براش می مردن جعبه جادویی یکی از پر طرفدار ترین بخش های ماجرا بود.



خلاصه از شنبه کلاس رو شروع کردیم، بچه ها اومدن و معلم ها هم تو شش پایه ابتدایی و متوسطه اول و دوم درسشون رو شروع کردن، خودم که بیش تر مدیریت مدرسه رو بر عهده داشتم جذاب ترین بخش کار برام زدن زنگ تفریح بود خیلی حس خوبی بهم میداد.

چون عید بود نخواستیم بچه ها زیاد خسته بشن بخاطر همین با فاصله کلاس براشون گذاشتیم و تایمهای آزادشون هم می رفتن تو حیاط و فوتبال بازی می کردن، عاشق معلم ورزششون یعنی حسین افسرده شده بودند و اصلا میومدن مدرسه که فوتبال بازی کنن. کلاس تا پنج عصر بود و بعدش بیکار می شدیم می رفتیم روستا رو می گشتیم، می رفتیم دم رودخونه، به مسجد سر میزدیم و بین مردم بودیم، کلی رفیق با معرفت اونجا پیدا کردیم و کلی گعده های باحال کنار هم داشتیم.





حکایت معلمی و رنج مناطق محروم

فاطمه شمس الدینی

رشته آموزش ابتدایی
مرکز سلمان فارسی شیراز

عصر روز پنج شنبه مقارن با پنجم فروردین ماه ۱۴۰۰ شیراز را به سمت خفر ترک کردیم، در آن زمان تنها تصویری که از محرومیت داشتم شاید در عدم دسترسی به اینترنت و یا حتی نداشتن موبایل خلاصه میشد که از نظر من یکی از نیازهای اساسی این زمان به حساب می آید. بعد از سه ساعت به روستای محل اسکان خود یعنی فتح آباد رسیدیم و با اولین معضل اردو یعنی عدم دسترسی به اینترنت مواجه شدیم که این امر برای من بسیار غیرقابل تحمل بود. فردای آن روز، روستای فتح آباد را به مقصد طغر ترک و این سرآغاز داستان ماست.

بعد از یک ساعت مسیر، سرانجام به روستای مد نظر رسیدیم، و در لحظه اول تعجب من از دیدن مواردی که میدیدم بیشتر و بیشتر میشد، روستایی با حدود ۱۵۰ خانوار که خانه هایش بسیار با فاصله از هم قرار داشتند. اتاقک های کوچکی با متر از کم تر از ۳۰ متر. که در یک قسمت از آن، آشپز خانه و در



نیمی دیگر از آن، وسیله هایشان قرار داد و آنان در فضای بین این دو قسمت زندگی می کردند. به دلیل نبودن گاز کشی در این منطقه مردم با آتش و چراغ های نفتی به پخت و پز و گرم نگه داشتن خانه می پرداختند و مجبور بودند برای آوردن آب از چشمه، کیلومتر ها راه را بروند و مقداری آب برای مایحتاج زندگی تهیه کنند.

اما مساله ای که بسیار جلب توجه می کرد، ترس و عدم ارتباط مردمان روستا از دانشجویان بود.

به مدرسه رسیدیم و با توجه به اینکه در روستای فتح آباد افراد متقاضی برای ثبت نام و شرکت در کلاس ها بسیار زیاد بود، انتظار می رفت که این موضوع در این منطقه هم تکرار شود. اما در کمال تعجب شاهد حضور تنها دو دانش آموز در مدرسه بودیم و همین امر موجب شد که برای دعوت دانش آموزان به مدرسه و اطلاع رسانی به درب خانه های روستا برویم.

اما آن گونه که انتظار داشتیم این روند به خوبی طی نشد و با برخوردهایی به مراتب خیلی سرد روبرو شدیم، پس از گفتگو با چندین خانواده، به این نتیجه رسیدیم که این روستا با مشکل ارتباطی بسیار زیادی روبرو است به طوری که بیشتر افراد این روستا، متاسفانه توان صحبت و برقراری ارتباط نداشتند و به نوعی، از ما فرار می کردند و این امر در کودکان بسیار شایع تر بود.

پس از اتمام دعوت به مدرسه بازگشتیم و بنا گذاشتیم که بعد از ظهر بار دیگر جهت دعوت کودکان به مدرسه به درب خانه ها برویم اما شیوه ی دیگری را در پیش بگیریم از جمله، ارتباط بسیار محبت آمیز با کودکان، هدیه دادن و حتی بازی

تعصبات شدید محلی، میزان ترک تحصیل و بیسوادی در این روستا بسیار بالا بود. به طور میانگین از هر ۵ دانش آموز، شاید تنها ۴ دانش آموز و حتی همه ی آنان ترک تحصیل می کردند، حال این ترک تحصیل عوامل متفاوتی از جمله؛ عدم تمایل والدین، فقر اقتصادی که طبع فقر فرهنگی را به همراه داشت.



حتی در مواردی خود دانش آموز تمایل به ادامه تحصیل داشت و ما به همراه گروهی جهت گفتگو با والدین وی به منزلشان رفتیم که خب متأسفانه حتی خانواده در را باز نکردند و خب تلاش ما بی ثمر ماند.

جنس شادی این کودکان با کودکانی که ما در اطرافمان مشاهده می کنیم بسیار متفاوت است، این کودکان، با کوچک ترین تلنگر خوشحال و سادگی در نوع نگاه و بازی هایشان به خوبی قابل لمس است و فقر اقتصادی چنان بر آنان غلبه کرده است که دیگر توان آرزو کردن و بیان خواسته های خود را ندارند و به نوعی آرزوهای خود را در درون خود کشته اند. شاید در این روزگار، قابل تصور نباشد که یک دانش آموز پسر ۱۰ ساله، اوج آرزویش چوپانی باشد و تصویری از آینده خودش بجز چوپانی نداشته و یا حتی هیچ آرزویی ندارد.

که خب این روند بسیار موثر واقع شد به گونه ای که فردای آن روز، تعداد زیادی از دانش آموزان به مدرسه آمدند و شمار ثبت نام کنندگان تا حد زیادی بالا رفت.

نکته ی حائز اهمیت این قسمت از اردو این بود که قبل از ورود به یک منطقه، بهتر است با فرهنگ آن منطقه و طرز تفکر آنان بطور کامل آشنا شویم و نحوه ارتباط گیری با آنان را فراگیریم و بر روی آن احاطه کامل داشته باشیم. اما مشکلات این روستا در این خلاصه نمی شد.

حال ما دانش آموزان را به مدرسه فراخوانده بودیم اما هیچ کدام از آنان توان ارتباط گیری با ما را نداشتند و تحت هیچ شرایطی گفتگو نمی کردند حتی در حد سلام و احوال پرس و ای روزمره ...

و این کار معلمان را سخت تر می کرد، این امر تا آن جایی پیش رفت که معلم هر چه دانش آموزان را تشویق به صحبت و هم کلامی با او می کرد، دانش آموز بیش تر از معلم دور میشد.

و طبق اطلاعاتی که بعد از دانش آموزان بدست آوردیم، متأسفانه معلمان این مدرسه که دست بر قضا سرباز معلم هستند، بطور مستمر و بشدت، دانش آموزان را تنبیه بدنی می کردند که این امر موجب فرار دانش آموزان از مدرسه و ترس آن ها از ما می شد.

راه حلی که ما برای نزدیکی با دانش آموزان و صحبت با آنان در نظر گرفتیم، در ابتدا گشت و گذار در روستا و نزدیکی با دانش آموزان در حین تفریح در خارج از مدرسه، که خوشبختانه موجب شد دانش آموزان، بتوانند با ما ارتباط عمیق قلبی برقرار کنند. اما به محض ورود به مدرسه، بار دیگر سکوت می کردند که این ریشه در ترس از مدرسه و اتفاقاتی که رخ داده بود، داشت.

به دلیل عدم وجود مقطع متوسطه اول در این روستا، و





ما دانش آموزانی داریم که قربانی ، فقر فرهنگی و تعصبات خانواده هایی شده اند که نمی خواهند قبول کنند که جامعه در هر لحظه در حال گسترش و پیشرفت است و جهان امروز نیازمند حتی چوپانی باسواد و آگاه هست!

اگر کمی علمی به این مسائل دقت کنیم ، به این نتیجه می رسیم که براساس هرم مازلو ، افرادی که در نیاز های فیزیولوژیک خود مانده اند توانایی فکر به مراتب بالای تربیت را ندارند و این امر موجب می شود که افراد این روستا نتوانند به طور مطلوب جامعه پذیر شوند و به دلیل راه نامناسب و بسیار طولانی ، توانایی ارتباط موثر و مستمر با افراد دیگر را ندارند .

در این بین ، براساس یکی از بند های سند تحول بنیادین که به بحث کشف توانایی و استعداد های دانش آموزان و بالفعل کردن آن می پردازد ، این دانش آموزان هر یک در زمینه های بسیاری استعداد و توانایی دارم و اما بستر مناسب برای دیده شدن ندارند و این امر موجب سرخوردگی و پایین آمدن سقف آرزوهای او می شود .

بحث ازدواج در سن خیلی کم در دختران در این روستا بسیار شایع بود و طی بررسی هایی که انجام دادیم نزدیک به ۹۰ درصد خانم های روستا ، یا ترک تحصیل کرده و یا بازمانده از تحصیل بودند . که البته تعداد خانم های بازمانده از تحصیل بسیار بیشتر بود . همین موضوع به نوعی فقر فرهنگی را در این روستا گسترش می داد .





NOTE 9S
AD CAMERA

مسئله حق تربیت و اردوهای جهادی


جهاد آموزشی-تربیتی در کجای این مختصات وجود دارد؟ آیا خدمت‌رسانی صرفاً در فعالیت عمرانی یا فرهنگی خلاصه می‌شود؟ کدام جهاد در تحقق‌سازی شعار خدمت‌رسانی برای تحقق عدالت و پیشرفت بیشترین اثر گذاری را دارد؟

واقعیت امر به عقیده حقیر، همان چیزی است که در ابتدا عرض کردم. حق تربیت اصلی‌ترین حق برای انسان است و هر تغییر و تحولی در هر جایی را ابتدا باید در بافت انسانی آن جستجو کرد.

ما در بحث جهاد آموزشی-تربیتی کم گذاشته‌ایم. جهاد آموزشی-تربیتی بهترین تاثیر را در تحقق عدالت در جامعه دارد. چرا که فراهم کردن امکان رشد برای همه به طور یکسان، می‌تواند آینده‌ای به دور از اختلاف طبقاتی را در جامعه رقم زند.

جهاد آموزشی تربیتی می‌تواند گفتمان تحول بنیادین را در جامعه فراگیر کند. مادامی که نتوانیم ظرفیت مردم را برای پذیرش تحول فراهم کنیم، انتظار تحول را نباید داشته باشیم. تحول را نه در ساختار و سیاست‌ها بلکه ابتدا باید در آراء عمومی رقم زد. اگرچه نباید از ساختار و سیاست‌گذاری‌ها غافل شد. در آخر جهاد تربیتی مقدمه‌ای است برای شکل‌گیری حکمرانی تربیتی در جامعه.

باید بیشتر از اینها بر روی جهاد آموزشی-تربیتی سرمایه‌گذاری کنیم.

مجتبی محمدی 
رشته آموزش ابتدایی
مرکز شهید مطهری شیراز
حق تربیت، شاید اصلی‌ترین حقی که می‌توان برای هر انسانی قائل شد. چه این مسئله را خود شخص بداند و چه نداند. واقعیت امر همین است. چرا که هر تغییر یا تحولی را نه در بیرون، نه در اقتصاد، بلکه در بافت انسانی باید جستجو کرد.

اینکه مسئله تربیت چقدر در جامعه ما تبدیل به یک ابرگفتمان شده است نیز سوالی است اساسی. شاید باید به دنبال ایجاد یک حکمرانی تربیتی بود. تربیت باید محور تمام کارها قرار گیرد. یعنی برای انجام هر کاری، چه اقتصادی، چه فرهنگی، چه ورزشی، چه عمرانی، باید ابتدا روح تربیتی آن را جستجو کرد و در نظر گرفت.

اما فی الحال می‌پردازیم به اردوهای جهادی. اردوهای جهادی از دیرباز یکی از کارهای ارزشمند و پربرکت در کشور ما بوده است. تا جایی که مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «ما جز با کار جهادی و کار انقلابی نخواهیم توانست این کشور را به سامان برسانیم». ایشان در دیدار جمعی از جهادگران بر همگانی شدن «گفتمان جهادی» و «گسترش حضور عموم مردم به خصوص جوانان در جریان فعالیت‌های جهادی» و فراگیرسازی شعار «خدمت‌رسانی برای تحقق عدالت و پیشرفت» تاکید کردند.

رهبری به خوبی اهمیت کار جهادی را شرح دادند. اما سوالات اساسی اینجاست که:

تجربه معلمی در اردو



حمیدرضا ابراهیمی
رشته آموزش ابتدایی
مرکز شهید مطهری شیراز

از قبل خبر داشتم که بچه های روستا خیلی خجالتی هستن و خیلی سخت ارتباط میگیرند و من هم قرار بود بجای یکی دیگه از دانشجو ها برم تدریس کنم. و میدونستم ممکنه دانش آموز ها در پذیرش من جبهه بگیرن و بگن ما معلم قبلیمونو میخوایم، بخاطر همین با اون دانشجو معلم هماهنگ کردیم که جلوی دانش آموزا یه مچ اندازی بکنیم و برنده ی مچ اندازی من بشم که دانش آموزایی که روحیه ی قدرت طلبی دارن جذب من بشن.

با دوتا دانش آموز ها که یکیش کلاس چهارم بود و یکیش کلاس ششم رفتیم سر کلاس، زنگ اول قرار بود با هم ریاضی کار کنیم و برا شروع کلاس با دانش آموزها تصمیم گرفتیم که کلاسمون رو با خوندن قرآن شروع کنیم

اول آقا یاسین شروع کرد و دیدم که توی خوندن سوره ی توحید خیلی مشکل داره و نمیتونه بخونه، سوره ی حمد رو هم نمیتونست بخونه، بعدش که از آقا طاها خواستم این دوتا سوره رو بخونه، دیدم اونم مشکل داره و نمیتونه بخونه، من پیشنهاد دادم برا اینکه این دوتا سوره رو خوب یاد بگیرند این زنگ رو قرآن کار کنیم، با چندین بار تمرین و تکرار دیدم بچه ها میتونن این دوتا سوره رو خیلی راحت تر از قبل بخونن.

من که محرومیت بچه ها رو میدیدم که دفتر و مداد ندارند، تصمیم گرفتم به همین بهانه که اگر فردا این دوتا سوره رو خوب خوندند بهشون مداد و دفتر هدیه بدم. فردا که بچه ها اومده بودند کلاس دیدم کلی تمرین کردند و با انرژی اومدند و دوتا سوره رو خوندند و جایزه هاشونو دریافت کردند.

این یه تجربه ی کوتاه از این اردو جهادی برام بود.

حمیدرضا ابراهیمی یه تجربه ی اردو جهادی دیگه هم از قبل داشتم، ولی این اردو جهادی هم برام خیلی خوب بود. اینکه با دانش آموزا ارتباط میگیرتم، بهشون مسیر رو نشون میدادم، ازم مشورت میگرفتم و هنوز هم که با بعضیاشون ارتباط دارم بعضا سوال غیر درسی میپرسن. مشکلاتشونو میدیدم و سعی میکردم در حد خودم یه قدمی برای رفع مشکلشون بردارم.

استعداد بچه ها رو میدیدم و سعی میکردم راهنماییشون کنم. و تجربه ی اداره ی کلاس چند پایه، که توی دانشگاه آموزش داده نمیشه عالی بود برام، قبلا میترسیدم که شاید نتونم اداره کنم، اما نظرم فرق کرد و یه تجربه ی محدودی کسب کردم

با رفیق های قبلیم ارتباط گرفتم، رفیق جدید پیدا کردم، نظرم و فکرم درمورد بعضی دانشجو ها که قبلا بد فکر میکردم عوض شد، کلی تجربه کسب کردم. همین دوروز پیش یه کلاس کارورزی داشتیم یک ساعت توضیح دادم که هم با استقبال استاد و هم استقبال دانشجو ها مواجه شدم.

حالا یک خاطره کوتاه میگم:

راستش من برا اردو اسمم رو نوشته یودم برای شرکت توی مسائل آموزشی اما وقتی رفتیم خفر به دلیل اینکه دوتا از بچه های عمرانی نتونسته بودن بیان مسئولین برگزاری بهم گفتن تو برو، با این وجود که ناراحت بودم که نمیتونم پیش دانش آموز ها باشم دیگه پذیرفتم که برم برا فعالیت عمرانی، دوروز اول که عمرانی بودم با کلی اصرار تونستم مسئولین برگزاری رو متقاعد کنم که بذارن برم روستای طغر برا مسائل آموزشی.





آموزش و پرورش سیاسی

نیما دهمقان

رشته علوم تربیتی
پردیس شهید رجایی شیراز



در منویات ایشان جنگ عرصه آموزش و پرورش بسیار خطیرتر از جنگ میدان های نبرد رخ می نماید. مقام معظم رهبری در جایی دیگر از سخنان خود می فرمایند: «تربیت نسل آینده ای با هویت مستقل، عزتمند، دینی و دارای شاخص های ممتاز و جریان ساز را وظیفه ای اصلی و بسیار خطیر آموزش و پرورش و معلمان دانستند و تأکید کردند: اگر جامعه ای با چنین ویژگی هایی شکل بگیرد، قطعاً اقتصاد مقاومتی و بدون نفت، برخورداری از فرهنگ مستقل، اصلاح الگوی مصرف و روحیه ایستادگی و مقاومت در برابر زیاده خواهی ها معنا پیدا خواهد کرد

اینجاست که باید باتمام توان مقابل سیاسی کاری ها را در این نهاد مقدس بگیریم و همواره بدنبال ثبات برنامه ریزی بلندمدت برای این مکان خاص و اساسی باشیم.

تنها اتفاق سیاسی را که باید شاهدش باشیم تزریق بینش سیاسی به دانش آموزان است نه بینش حزبی خاص و اگر این اتفاقات را در آموزش و پرورش شاهد باشیم می بینیم که نسلی که اینگونه تربیت شود در مقابل جنگ نرم کاملاً واکسینه شده است.

والبته که تا معلم بینش سیاسی نداشته باشد نمیتواند این بینش و دیدگاه را به دانش آموزان خود معرفی کند. چرا که تربیت در بعد فردی آنها اتفاق می افتد و این سیاست است که امور اجتماعی را به آنها نشان داده تادر برابر آنها بهترین تصمیم را بگیرد.

اگر که قرار باشد جایی رنگ و بوی سیاسی به خود بگیرد به ضرر قاطع آن مکان سیستم آموزشی نخواهد بود و هر آنچه که به غیر از تعلیم و تربیت در این عرصه به چشم بیاید محلی از اعراب نخواهد داشت. جان کلام اینکه آمیختن تفکرات حزبی در عرصه آموزش آینده سازان کشور مانند اختلاط سرب و طلاست که بدون هیچ توجیهی آثار زیان باری در تربیت نسل آینده در پی خواهد داشت

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید/ ز آنکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

این که دولت های مختلف با سیاست های مختلف به رای مردم برسرکار بیایند و دولت ها با استناد به رای مردم گفتمان خاص خود را حتی متفاوت از دولت های قبل از خود اجرا کنند عین وجود دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران است .

این روند نشان می دهد که هرگاه مردم کشور نیاز را به تغییر یافتند با روشن ترین وجه دموکراسی آراء خود را درون صندوق های رای بریزند و آینده کشور را راقم باشند. طبیعتاً خط مشی سیاسی رییس قوه مجریه به وزارت خانه های متبوعش خواهد رسید و اگر چنین نشود جای نگرانی است.

قضیه زمانی قابل توجه میشود که برای مثال در وزارت اطلاعات یا دفاع که وظیفه تامین امنیت ایران عزیز را برعهده دارند نیز بخواهد سیاسی کاری یا سیاسی بازی در آن عمل شود که این امر بدلیل اهمیت خاص مقوله امنیت کاری بشدت مضموم و ناپسند است و روسای جمهور تا حال حاضر و مقام معظم رهبری تأکیدات خاص خود را در این قضیه بارهانشان داده اند.

با این وجود حساسیت وزارت آموزش و پرورش را نمی توان کمتر از وزارت دفاع ارزیابی کرد. آن یکی نفوذ سخت افزاری و بمب و موشک را در می شکنند این یکی نفوذ فرهنگی را مانع و رسالت پیشرفت جامعه را برعهده دارد.

بهتر بگوییم آن یکی در برابر جنگ سخت قرار دارد و این یکی در مقابل جنگ نرم قد برافراشته است. به همین منظور هم آموزش و پرورش به عنوان مهمترین رکن کشور باید در دولت ها باشد که متأسفانه نبوده است اما بارها درسخان مقام معظم رهبری مورد حمایت قرار گرفته است.

رهبر معظم انقلاب اردیبهشت سال جاری جمع معلمان فرمودند: «متفکران غربی بارها گفته اند که به جای کشورگشایی های استعماری قرن نوزدهم، بهترین و کم هزینه ترین روش، تزریق فکر و فرهنگ خود به نسل جوان کشورها و تربیت زبندگان و نخبگانی است که همچون سربازان نظام سلطه عمل خواهند کرد.» با بررسی



نشریه فرهنگی اجتماعی جهش
بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان فارس

راه ارتباط و همکاری با ما:

۰۹۳۶۶۰۹۵۰۷۶



@jahesh_cfu



شغل معلمی، همان شغل انبیاست. پیغمبر اکرم (ص) معلم همه بشر است و بعد از او،
حضرت امیر (ع) باز هم معلم بشر است. معلم، امانت داری است که غیر از همه امانت ها،
انسان، امانت اوست.

